

تبلیغ در آن سوی مرزها...

اداره تبلیغ و بهسازی آموزشی مجتمع آموزش عالی امام خمینی (ره)

شعبه تبلیغ
سال دهم / شماره ۱۵
اقاق مهر / نوماها مفاخره های اجتماعی



سید غلام حسین

مناظره من و طلبه‌ی وهابی در اتوبوس!

از کشمیر بر می‌گشتم. در مسیر سرینگر به جامو که نسبتاً طولانی است، طلبه‌ای هم‌سفر ما بود که به نظر می‌رسید وهابی یا اهل حدیث باشد. همان ابتدا اقدامی شجاعانه کرد و به راننده تذکر داد ترانه‌ای را که گذاشته بود، خاموش کند. کم‌کم هوا تاریک می‌شد. یک دفعه آن طلبه با نگرانی خاصی اصرار کرد که راننده نگه دارد تا او نمازش را بخواند! هیچ آبادی‌ای اطراف ما نبود و هر چه بود، بیابان بود. گفتم: من هم می‌خواهم نماز بخوانم، بهتر است صبر کنیم و در نزدیک‌ترین آبادی توقف کنیم. گفت: نه! شما دارید باعث می‌شوید نماز من قضا شود! دیگران هم به او اعتراض کردند. کم‌کم چهره‌ی یک آبادی از دور پیدا شد و اتوبوس برای نماز ایستاد. طرز وضو گرفتن را که دید، چپ‌چپ نگاهم کرد! و بعد هم با مهر گذاشتن مطمئن شد که من شیعه هستم. برگشتیم به ماشین. گفت: وضو داشته باشید برای نماز عشاء، گفتم: بنده که نماز عشا را خواندم، با حالت تمسخر آمیزی گفت: شما قبل از وقت هم نماز می‌خوانید! با لبخندی گفتم: در سفر جمع صلاتین جائز است، این را علماء مسلمین به جواز فتوی داده‌اند. دوباره با طعنه گفت: این را هم برای راحت‌طلبی خودتان جایز می‌دانید و شروع

کرد به بد گفتن راجع به شیعه و این که نور قرآن در دل شیعیان نیست! این را با حالتی سؤال‌ی از من پرسید. اول تصمیم گرفتم جوابش را ندهم، اما وقتی دیدم دارد از سکوت سوءاستفاده می‌کند، بسم‌الله گفتم و شروع کردم به صحبت که اگر منظورتان این است که ما حافظ قرآن نداریم، باید بگویم اطلاعات شما ناقص است، صدها CD از برنامه‌های حافظان خردسال را خودم دیده‌ام که حتم دارم مثل آن را شما در عمرتان هم ندیده‌اید. درباره تکلم با آیات قرآنی هم توضیح دادم و اضافه کردم البته اکثریت شیعه دنبال حفظ کردن نیستند و بیش‌تر به فهم قرآن اهمیت می‌دهند. شگفت‌زده شده بود! هر یک از مسافران نیز در حمایت از من چیزی گفتند و او هیچ جوابی نداشت که بدهد.



سید کریم حسین شاه

صدها نفر را شیعه کرده‌ام!

قبل از ورود به ایران در منطقه و شهر خودم هشت سالی تبلیغ می‌کردم. امام جماعت و امام جمعه شهر پنج‌پنجه بودم. حدوداً ۵ هزار نفر برای نماز جمعه می‌آمدند.

به روستاهای اطراف هم می‌رفتم. مردم علاقه نشان می‌دادند. به دلیل همین علاقه تصمیم دارم بعد از اتمام تحصیل دوباره به آن‌جا برگردم. اغلب روستاهایی که سر می‌زدم اهل سنت بودند و البته از سادات. وقتی از اهل بیت (ع) برای‌شان صحبت می‌کردم علاقه نشان

می‌دادند و بعد از مدتی شیعه می‌شدند. حدوداً ۵۰۰ تا ۸۰۰ نفر را شیعه کرده‌ام.

در این میان دو نفر بودند که در حوزه وهابیت درس خوانده بودند و حافظ قرآن هم بودند. با صحبت‌هایی که بین ما رد و بدل شد، به تشیع علاقه‌مند شدند و سرانجام مذهب شیعه را پذیرفتند و حالا می‌خواهند به ایران بیایند و علوم آل محمد (ص) را در این‌جا بیاموزند. البته فقر و تنگ‌دستی و امکانات کم از جمله مشکلاتی است که با آن روبه‌رو هستند. مردمان آن‌جا نیاز به حمایت دارند. حوزه علوم ابتدایی و نیز مسجد در قبضه اهل سنت است و باید برای‌شان کاری کرد.

مردم این منطقه، علاقه ویژه‌ای به ایران دارند. رهبر معظم ایران را از جان و دل دوست دارند و از ایران انتظار حمایت و رسیدگی به مناطق محروم را دارند. ان‌شاءالله بتوانیم قدم‌های خوبی را در این زمینه‌ها، برای‌شان برداریم.



محمدحسین

حجاب ایرانی را دوست دارم و از آن دفاع می‌کنم!

روی صندلی قطار نشسته بودیم. خانواده‌ای کنار ما نشست. از حجابی که خانم داشت برمی‌آمد که مسلمان باشند. سر گفت‌وگو را با شوهر ایشان باز کردم. یک نظامی هندی بود. گفت: اول بار که شما و خانم را دیدم و به این حجاب



سفال دهم / شمشاد ۵۱
 افق چهار / او شامه شرفی اجتماعی

با هم حرف بزنیم، چه بسا اشتراکات مان خیلی بیش از افتراقات باشد...

غلامحسین ناطقی

دیدگاه نسبت به ایران عوض شده است!

مریض شده بودم و ناچار به مطب دکتری در کابل مراجعه کردم. وقتی وارد مطب شدم، بعد از حال و احوال و صحبت از بیماری، آقای دکتر شروع کرد به بدگویی از جمهوری اسلامی ایران و تقریباً همه مشکلات افغانستان را به گردن ایران انداخت!

می گفت دولت ایران جاسوس می فرستد به افغانستان و آن ها مأمور می شوند که ایجاد اختلاف کنند بین مردم! می گفت مهاجران افغانی در ایران اجازه تحصیل ندارند... می گفت طالبی که از ایران می آیند تحت تأثیر ایرانی ها قرار گرفته اند و افکار شیعه ایرانی را ترویج و مردم را گرفتار مشکلات می کنند! صبر کردم تا همه حرف هایش تمام شود. بعد پرسیدم شما خودتان به ایران رفته اید؟ گفت نه! گفتم پس این صحبت ها را از عوام شنیده اید. من منکر برخی کاستی های موجود در روابط ایران و افغانستان نیستم، اما این قضاوت شما خیلی بی انصافانه است. تأثیر پذیری شاگرد از استاد امری بدیهی و طبیعی است. مگر اتباع افغان در کشورهای روسیه، پاکستان،



نزول این سوره به گفته علمای خود شما، حضرت زهرا علیها السلام است!

خداوند به پیامبرش می فرماید ما به تو کوثر عطا کردیم، پس در مقابل این نعمتی که به تو دادیم نماز بخوان و شتر نحر کن و شکر خداوند را به جا آور.

شاهحسین شاهزیدی

مگر شیعه نماز هم می خواند؟!

توفیق شد در این تعطیلات سری بزنم به یکی از روستاهای وهابی نشین... عروسی یکی از اهالی روستا بود و من هم حضور داشتم. اذان ظهر را که



گفتند وضو گرفتم و به سمت مسجد حرکت کردم. شخصی از همراه من پرسید، این فرد کیست و چرا این جور وضو گرفت؟! همراهم گفت: او شیعه است، وضو گرفت تا به مسجد برود و نمازش را اول وقت بخواند. آن وهابی که بسیار تعجب کرده بود، گفت: مگر شیعه نماز هم می خواند؟! مگر مسجد هم می رود؟! می گفت شنیده ام که شیعیان به احکام اسلام پای بند نیستند و نماز نمی خوانند!

با او صحبت کردیم و اطلاعات درست را در اختیارش گذاشتیم. آن جا بود که فهمیدم خیلی از وهابی ها به علت عدم شناخت است که با شیعیان دشمنی می کنند و این هم ترفند دشمن است که ما را با اطلاعات غلط به جان هم بیندازد. اگر ما با هم مرتبط باشیم و مستدل

کامل نگاه کردم، به خانم گفتم حتماً یک خانواده ایرانی هستند یا در ایران زندگی می کنند. به او گفتم درست حدس زدید! من در ایران و در شهر مقدس قم درس می خوانم. خوش حال شد و شروع کرد به فارسی صحبت کردن! تعجب کردم. به فارسی و عربی و انگلیسی و اردو مسلط بود.

کمی برایش از ایران و فرهنگ و رسومات اسلامی و نشر معارف توضیح دادم، البته اطلاعات خودش هم خوب بود. می گفت حجاب ایرانی را خیلی دوست دارم و ازش دفاع می کنم.

محمدحسین زکی

چرا انتحار؟! از طلاب

اهل سنت پاکستان بود. با هم، هم مسیر شده بودیم. سر صحبت باز شد و بحث هایی پیش آمد. یکی اش بحث انتحار بود. ازش پرسیدم: چرا مولوی های شما مردم را به انتحار دعوت می کنند، حال آن که این عمل باعث کشته شدن اطفال و انسان های بی گناه می شود؟ چه مبنایی برای این فتواها دارید؟ گفت: خداوند در قرآن فرموده: «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ» پس خدا خودش امر به انتحار کرده است. امر خدا هم دلالت بر وجوب دارد! گفتم: این سوره که اصلاً به انتحار ربطی ندارد! شأن





آمریکا و کشورهای اروپایی متأثر از افکار آن کشورها نیستند؟! مگر افغانی‌هایی که در عربستان و مصر درس خوانده‌اند، مبلغ افکار عرب آن سرزمین‌ها نیستند؟! و در این میان چی از این بهتر که دانشجویان و طلاب افغانی از جمهوری اسلامی ایران که مکتبش، مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است، تأثیر بگیرد؟! قم مرکز تشیع است و باید قدر دانست که معارف از این شهر وارد افغانستان می‌شود.

مسئله دیگر این که ما در افغانستان ۵ دانشگاه خصوصی داریم که حرف اول را در کابل می‌زند. کادر علمی این دانشگاه تحصیل‌کردگان چه کشوری هستند؟ غیر از این است که اکثر این افراد باسواد در ایران درس خوانده‌اند؟ پس بی‌انصافی است اگر بگوییم ایران در حق افغانستان ظلم کرده است. هر چند کاستی‌هایی وجود داشته باشد.

این گفت‌وگو یک ساعت و نیم طول کشید و بعد از اتمام، از او دعوت کردم تا در نمایشگاه بهار قرآن به غرفه ما سری بزند.

عصر همان روز به نمایشگاه آمد... موقع خداحافظی بابت همه اطلاعاتی که به او دادم تشکر کرد و گفت: دیدگاهم نسبت به ایران و روحانیت عوض شده است. آدرس دفتر بنیاد نور هدایت را هم از من گرفت.



عبدالعلی عادل
وهابی‌هایی که پول
تهارم را حساب کردند! در مسیر قندهار - هرات برای صرف نهار توقف کردیم. موقع نماز شد، مهر کربلایم را درآوردم و به نماز

ایستادم. متوجه شدم مولوی‌های وهابی مرا به خاطر استفاده از مهر تربت استهزاء می‌کنند. بعد از نماز صدایم زدند. یکی‌شان که فارسی بلد بود، پرسید: این چیست؟ گفتم تربت امام حسین علیه‌السلام نوهی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. گفت: فلسفه استفاده از آن در نماز چیست؟

تا آن‌جا که اطلاعات داشتیم درباره جای‌گاه و اهمیت خاک از منظر قرآن و روایات توضیح دادم و بعد هم فلسفه استفاده از آن را در نماز شرح دادم. به فکر فرو رفت، بعد شروع کرد حرف‌هایم را ترجمه کردن برای دوستانش! تبسمی بر لبان‌شان نقش بست و مرا مورد تکریم و احترام قرار دادند تا جایی که پول نهار مرا هم پرداختند!



فرمان‌علی‌دانش
از تفریح تا ازدواج! برای تفریح به منطقه سرمیک در ایالت بلتستان و شهر کهرمنک رفته بودم. در آن‌جا مذاهب مختلفی در کنار هم زندگی می‌کردند. مذهب اول در این منطقه نوربخشیه صوفیه بود و مذهب دوم نوربخشیه امامیه... شیعه اثنی‌عشری در این منطقه در اقلیت بود. روحانی شیعه هم نداشتند. تصمیم گرفتم در منطقه بمانم و قدمی برای آشنایی مردم با مذهب اهل بیت علیهم‌السلام بردارم. با یکی از دختران مذهب نوربخشیه ازدواج کردم و بعد از صحبت‌هایی همسر مذهب حقه تشیع را برای خود انتخاب کرد. اکنون در تلاشم تا خانواده ایشان را نیز با شیعه آشنا کنم و از خداوند می‌خواهم مرا در این راه کمک و هدایت کند.



محمدنذیر
شیعه از تهمت‌های
شما مبراست در راه با یک سنی هم‌مسیر شده بودم. به نظر می‌آمد او هم مبلغ است و برای تبلیغ می‌رود. سر صحبت را باز کرد و علیه شیعه سخنانی گفت،

بعد هم شروع کرد به نصیحت کردن، نماز بخوان، روزه بدار، خدا از هر چیز بزرگ‌تر است... این را که گفت به او گفتم خدا از چه چیزی بزرگ‌تر است؟ از کوه؟ یا آسمان؟! نتوانست جوابی بدهد! برایش مفصل توضیح دادم. بعد گفت ما در قیامت خدا را می‌بینیم چون در دنیا گناه کرده‌ایم و ناپاکیم نمی‌توانیم، اما در قیامت پاک خواهیم شد و خدا را ملاقات خواهیم کرد. آیه قرآن را برایش خواندم و گفتم خدا به حضرت موسی علیه‌السلام که پیامبرش است و معصوم، می‌گوید: هرگز نمی‌توانی مرا ببینی، پس چطور ما بعد از پاک شدن بتوانیم؟! مات و مبهوت شده بود و جوابی نداشت. بعد گفت فکر کنم شما درس قرآن خوانده‌اید؟ گفتم: بله، من شیعه هستم! یادت هست علیه شیعه چه می‌گفتی. حال دیدی شیعه از آن تهمت‌ها مبراست...!